

ایران امروز

نشریه خبری سیاسی الکترونیک

Iran Emrooz (iranian political online magazine)

Print this Page

Thu 19 08 2010 18:05

آقای خمینی رفته بود برای کودتا فتوا بگیرد

رادیو فردا: در آخرین روزهای سرنوشت ساز مردادماه ۱۳۳۲ آیت الله ابوالقاسم کاشانی چه می کرد و سایر روحانیون چه موضعی داشتند و چرا مراجع قم در آن روز تاریخی سکوت کردند؟ دخالت های آیت الله کاشانی در دولت مصدق تا چه اندازه بود؟ چرا دکتر محمد مصدق از آیت الله بروجردی حمایت می کرد؟

محتوای دو نامه ای که در ۲۵ مرداد بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق ردوبدل شد، چه بود؟ آیا این نامه ها واقعی بودند یا جعلی و چه زمانی نوشته شده بودند. ابوالحسن بنی صدر نخستین رئیس جمهور اسلامی ایران در گفت و گو با رادیو فردا به این پرسش ها پاسخ می دهد و از نقش روحانیت در ۲۸ مرداد می گوید.

رادیو فردا: آقای بنی صدر! ابتدا از این موضوع کلی آغاز کنیم که از دید شما نقش روحانیت در رویداد ۲۸ مرداد تا چه اندازه بود؟

بهرتر است بیشتر از دید اسناد سخن بگوییم که نقش این روحانیان و البته بعضی از روحانیان دیگر در کودتای ۲۸ مرداد چه بود. اسناد موجود در باب همان کودتا، یکی گزارش سی.ای.ای است که بنابرآن گزارش در شب ۲۶ مرداد، یعنی غروب روز ۲۵، این کودتا شکست می خورد. به طوری که روز ۲۶ مرداد به روزولت و دیگر آمریکاییان دست اندکار کودتا دستور داده می شود که کارها را دنبال نکنند و کشور را ترک کنند.

در روز ۲۸ مرداد دو آیت الله یکی آیت الله بهبهانی و دیگری آیت الله کاشانی با راه انداختن گروه های چماق دار، که گروه هایی از ارتشیان نیز به آنها پیوسته بودند، کودتای شکست خورده را به موفقیت رساندند. این ادعا بر اساس گزارش سی.ای.ای است. بنابراین نقش تعیین کننده در این کودتا را این دو آیت الله بر عهده داشتند.

ولی دکتر مصدق که با همراهی و حمایت آیت الله کاشانی به نخست وزیری رسیده بود، چرا در روز بیست و هفتم در پاسخ به نامه حمایت آیت الله کاشانی، واکنش سردی نشان داد و اعلام پشتیبانی او را لازم ندانست؟

آن نامه جعلی است. چون در تمام طول مدتی که این اتفاقات روی داد و تا زمانی که انقلاب پیروز شد و من به ایران برگشتم، اثری از این نامه در جایی نبود. آن زمان در يك جلسه ای، يك كسانی این نامه را ارائه کردند و گفتند که این نامه را مرحوم کاشانی به مرحوم مصدق نوشته و او این جواب سرد را داده است.

نامه را من دیدم و دیدم خط پسر او شمس المعالی است. گفتم اولاً این خط، خط آقای کاشانی نیست، خط پسر او است و ثانیاً اینکه محتوای نامه می گوید که این نامه بعد از ۲۸ مرداد نوشته شده است و نه قبل از آن، برای اینکه خیلی چیزها در این نامه است که روشن می کند این نامه بعد از ۲۸ مرداد نوشته شده است.

علاوه بر آن، جواب مصدق هم جوابی نیست که بیان کننده طرز فکر و رویه او باشد. برای اینکه آن نامه نه در جایی ثبت شده است و نه شماره ای دارد و نه آن جوابی که مصدق داده، جواب نخست وزیری است که از پیش می دانسته، روز بعد چه خواهد شد و یا چه نخواهد شد؟

مصدق جواب داده بوده است: «نامه مرقومه حضرت آقا، توسط آقای حسن سالمی زیارت شد اینجانب مستحضر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام دکتر محمد مصدق»

شما همین جواب را بگیرید و به آن دقت کنید. این حرفها جواب آن نامه که می گوید که «کودتا در حال شدن است»، نیست. «مستحضر به حمایت مردم، به اینکه کودتا دارد می شود!» این جواب آن نامه نیست.

کسی که این نامه را جعل کرده، توجه نداشته که این روایت را با محتوای نامه سازگار کند.

ولی بالاخره دکتر مصدق برای روحانیون، محدودیت هایی قایل شد و از دخالت و نفوذ آنها تا حد زیادی جلوگیری می کرد. علت را چه می دانید؟ به اعتقاد شما چه چیزی باعث شد که دکتر مصدق تا اندازه ای جلوی دخالت روحانیون را بگیرد؟

مصدق معتقد به استقلال حکومت بود. نخست وزیر و وزرا می بایست در کار خودشان مستقل باشند. این است که با دخالت دربار مخالف بود و جلوی آن را می گرفت. با دخالت روحانیون در امور اداری کشور هم مخالف بود و ممانعت می کرد.

عمده این مسئله مربوط به آیت الله کاشانی می شد که مرتب توصیه می نوشت که این «توصیه نوشتن هایش» مثل کفر ابلیس معروف بود.

حتی بسیاری از روحانیون هم به ایشان می گفتند: «آقا این قدر گله گشاد توصیه ننویسید. هر کس پیش شما می آید اصلاً نمی دانید که حق دارد و حق ندارد و شما بر می دارید توصیه می نویسید، اگر به توصیه عمل نکنند، برای شما توهین و کسر شان است و اگر عمل نکنند، ممکن است يك ناحقی، تجاوزی به حق کرده باشد، این کار را نکنید.»

ولی کاشانی به این مسئله اعتنا نمی کرد و می گفت مردم به من مراجعات دارند و من می باید که به مراجعات جواب بدهم و اگر ندهم من پس به چه کاری می آیم؟ کار دیگر خیلی بالا گرفت. حتی يك نوبت چون وزیر دادگستری به توصیه او عمل نکرده بود او مرحوم امیرعلایی را به خانه اش دعوت کرد و در آنجا به او پرخاش کرد و به او سیلی زد.

این است که مصدق دستور داد به توصیه های او در دستگاه های اداری عمل نشود. همین. و گرنه برای مرحوم بروجردی قانون هم وضع کرد که توهین به مقام مرجعیت جرم است و مجازات هم دارد.

اما من به مناسبت این مصاحبه می خواهم اطلاعات مهمی را با شنوندگان ایرانی به خصوص، ساکنین قم در میان بگذارم تا آنها هم از يك ماجرا اطلاع داشته باشند.

مرحوم آقا مهدی حائری فیلسوف گرانقدر، که انسان آزاده ای بود فرزند آشیخ عبدالکریم حائری یزدی- بانی حوزه علمیه قم - در خاطرات خود می گوید که آقای خمینی حتی با آقای کاشانی در مورد آنچه که به مصدق و براندازی مصدق بود، هم نظر نبود، بلکه نظراتش به نظرات بهبهانی نزدیک بود.

در گزارش سی.آی.ای در باب کودتای ۲۸ مرداد، می گوید که قرار بود مرحوم بهبهانی از مرحوم بروجردی فتوا بگیرد تا آن فتوا برای کودتا مبنا بشود. چه کسی رفت و این فتوا را گرفت؟ خود بهبهانی که به قم رفت. دو سال پیش در این زمینه به من اطلاعاتی دادند که در واقع آن شخصی که از ناحیه آقای بهبهانی نزد مرحوم بروجردی رفت، آقای خمینی بوده است.

بعد که آقای خمینی نسبت به آیت الله بروجردی در سال های بعد از کودتا سرد شد و کسی واسطه شد برای اینکه این دو تا را با هم دوباره نزدیک کند. مرحوم بروجردی به آن واسطه گفته بود که این آقا آمده بوده از من چنین فتوایی را بگیرد.

بنابر این آنهایی که در قم هستند و هنوز در قید حیات هستند و از این واقعیت می توانند اطلاع داشته باشند، و یا کسانی هستند که این موضوع را از پیشینیان شنیده اند، باید بدانند که این اطلاعات به تاریخ ایران تعلق دارد و می بایست که به اطلاع عموم قرار بگیرد. نمی دانم این اطلاعی که به من داده اند چقدر موثق است؟ ولی اطلاعی است که لازم است با مردم ایران در میان گذاشته شود.

آقای بنی صدر در مورد عملکرد آیت الله کاشانی در آن روزها انتقادهای دیگری هم وجود داشت. حتی آیت الله خمینی با انتقاد از آقای کاشانی گفته بوده که به آیت الله کاشانی توصیه کرده است تا جنبه معنوی و دینی نهضت را تقویت کند. اما او بیشتر خواهان تقویت جنبه سیاسی نهضت بود. به تصور شما، آیا این انتقاد از آیت الله کاشانی به جا و روا بود؟

انتقاد که البته به جا و روا است. من آنچه را که بین خودم و مرحوم کاشانی واقع شده است می توانم الان برای شما بازگو کنم. يك روزی نوه یکی از روحانیون که ایشان نیز از مراجع تقلید بود به خانه ما آمد و با هم از خانه بیرون آمدیم و قدم زنان به دم خانه مرحوم کاشانی رسیدیم.

او از من خواست که با او وارد خانه بشویم و من راضی نبودم. اصرار کرد و من گفتم «من می آیم و ایشان که سابقاً يك دوستی هم با پدر من هم داشت، يك چیزی می گوید و من جوابی می دهم و ناراحت می شود و خوب نیست.»

او گفت نه. من تضمین می کنم که هیچ چیزی پیش نیاید و من قبول کردم و رفتیم آنجا و نشستیم و ایشان به من خطاب کرد و گفت که «چرا تو و برادرت هر جا می روید از من بد می گوید، بی سواد!»- بی سواد منظورش این بود که مثلاً دل سیاهی ندارم- گفتم: نه من هیچ بدی از شما نمی گویم و احتیاجی نیست که کسی از شما بد بگوید.

و او گفت این حرفی که می زنی یعنی چه؟ ومن گفتم جسارت است اما اگر اجازه می فرمایید عرض کنم؟ و ایشان گفت بله، بگو! گفتم مردم می گویند که آقا بلانسبت مثل گاو ۹ من شیر ده است که ۹ من شیر می دهد و با يك لگد همه شیر را می زند و می ریزد. بعد ایشان گفت: «شما بیا پشت سر من. من جبران می کنم و البته چیزی هم راجع به شاه هم گفت که صحیح نیست الان تکرار کنم.»

کاشانی وقتی که از تبعید بیروت به ایران برگشت، آن استقبال بزرگ اتفاق افتاد جامعه از او که يك مقام روحانی بود انتظار داشت که بیان کننده معنویات باشد. اما اینکه آن را به کلی از دست بدهد و وارد قلمرو سیاسی شود تا جایی که اصلاً هیچ معنویتی در کار نباشد، عجیب است.

بنا بر همان اسنادی که دولت آمریکا در این مورد منتشر کرده است، نخستین کسی که به عنوان نامزد نخست وزیری معرفی کرده بودند آقای کاشانی بود. بعد از آن زاهدی را نامزد کردند و جانشین او شد. بنابراین کسی که اول رئیس مجلس شد و بعد نامزد نخست وزیری شد، آن هم از ناحیه کسانی که می خواهند کودتا کنند عملاً چیزی از معنویت در رفتارهایش باقی نمانده است.

آقای بنی صدر چرا در آن روزهای حساس روحانیان قم سکوت کردند و در واقع واکنش مناسبی از خودشان نشان ندادند؟ آیا علتش این بود که بین آیت الله کاشانی و روحانیون قم اختلاف یا شکافی وجود داشت یا علل دیگر اجتماعی یا سیاسی موجب این سکوت بود؟

بله این سکوت همیشه مورد اعتراض بود. برای مثال مرحوم بروجردی از دنیا رفت. از جبهه ملی خواسته شد که برای مرحوم بروجردی مجلس فاتحه ای ترتیب بدهد، از من خواستند که با آقای دکتر صدیقی در این باب صحبت کنم که آن وقت عضو شورای مرکزی جبهه ملی بود و ظاهراً مخالف اصلی برگزاری این مراسم به شمار می رفت.

من با او صحبت کردم و او عین سوال شما را پرسید و گفت که در ۲۸ مرداد استقلال ایران از بین رفت، دو قدرت خارجی در ایران کودتا کردند و مقام مرجعیت سکوت کرد و بعد هم به شاه تلگراف کرد. البته من توضیح دادم که او تلگراف نکرد بلکه به تلگراف شاه جواب داد. و این دو چیز جداست. اما او گفت با این حال با این جوابی که شما می گوئید به آن تلگراف جواب داد به نوعی مشروعیت دادن به آن کودتا بود.

این اعتراض در گذشته بود و همچنان هم است و چیزی نیست که از یاد رفته باشد یا کسانی که این اعتراض را داشته اند آن را پس گرفته باشند. الان هم این اعتراض وجود دارد. خیال می کنید با این رویه ای که قم و نجف و شهرهای مذهبی در قبال رژیم فعلی دارند اعتراض نیست؟ چرا الان هم این اعتراض است.

منظور من این است که علت سکوت چه بود؟ آیا به خاطر مسائل اجتماعی یا شایعاتی بود که در میان مردم وجود داشت که دولت مصدق فرضاً يك دولت سکولار است؟ یا اینکه به هر حال حمایت حزب توده از دکتر مصدق تا اندازه ای موجب دلسردی روحانیون شده بود؟

آنها می دانستند که حزب توده از مصدق حمایت نمی کند و عکس آن هم است، این مسئله دستاویز نبود. اما رویه عمومی روحانیون این بود و در گذشته هم این گونه بوده است.

ولی چنین شایعه شده بود.

شایعه را چه کسی منتشر کرده بود؟ این شایعه را همین کودتاچی ها راه انداخته بودند. مثلاً یکی از کارهایی که کودتاچی ها کرده بودند که در همان گزارش هم است و البته قبل از آن گزارش هم در ایران همه می دانستند این بود که دو نفر از روحانیان تابع بهبهانی کارشان این بود که از قول حزب توده خطاب به روحانیون شبنامه می نوشتند، که مثلاً سرهای شما را به دار می کشیم و چه می کنیم و چه نمی کنیم! و حتی رفتند جلو دفتر مرحوم بروجردی هم تظاهرات راه انداختند که سبب شد که مصدق آن قانون را وضع کرد.

اینها کارهایی بود که کودتاچی ها می کردند و به حساب حزب توده می نوشتند. برای اینکه روحانیون را بر ضد مصدق برانگیزند. ممکن است آنهایی که سرشان به این کارها نبود، در مورد این توطئه ها خبر نداشته باشند. اما آنهایی که می دانستند چی به چی است، می دانستند که اینها بازی است.

دلیل سکوتشان هم این بود که معتقد نبودند در برابر انگلیس و آمریکا می شود ایستادگی کرد. و به ترتیبی که بعد در مورد دکتر فاطمی از مرحوم بروجردی خواستند که مداخله کند و مانع اعدامش بشود، ایشان گفته بود که این پنچول- یعنی پنجه استعماری امپراطوری بریتانیا و آمریکا- به روی او چنگ انداخته و دیگر نمی شود او را از زیر آن بیرون آورد.

این تصورات ذهنی بود که روحانیون داشتند که نمی شود با قدرت جنگید یعنی با قدرتی مثل انگلیس و آمریکا نمی شود در افتاد.